

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# انگشتري سوّم خاتم

## اشعار عاشورايي

علی رضا قزوه

مرکز بین المللی میکروفیلم نور، ایران - هند، دهلی نو

با همکاری

مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور، ایران - هند، دهلی‌نو  
با همکاری  
مرکز تحقیقات فارسی  
رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی‌نو

---

## انگشتی سوّم خاتم: اشعار عاشورایی

سروده: علی رضا قزوه

---

صفحه‌آرایی: عبدالرحمن قریشی

طراحی جلد: عایشه فوزیه



چاپ اوّل: دهلی‌نو - آذرماه ۱۳۸۹ هـ ش / دسامبر ۲۰۱۱ م

چاپ دوّم: دهلی‌نو - آذرماه ۱۳۹۰ هـ ش / دسامبر ۲۰۱۱ م

چاپ: مرکز میکروفیلم نور، ایران - هند، دهلی‌نو



نشانی: شماره ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو-۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۴-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار: ۲۳۳۸۷۵۴۷

[gandeparsi@icro.ir](mailto:gandeparsi@icro.ir)

[ichdelhi@gmail.com](mailto:ichdelhi@gmail.com)

[mtfhend@gmail.com](mailto:mtfhend@gmail.com)

[www.newdelhi.icro.ir](http://www.newdelhi.icro.ir)

## فهرست محتویات

۷.....	به جای مقدمه.....
	ترکیب بند با کاروان نیزه
۱۱.....	۱. بند اول.....
۱۲.....	۲. بند دوم.....
۱۳.....	۳. بند سوم.....
۱۴.....	۴. بند چهارم.....
۱۵.....	۵. بند پنجم.....
۱۶.....	۶. بند ششم.....
۱۷.....	۷. بند هفتم.....
۱۸.....	۸. بند هشتم.....
۱۹.....	۹. بند نهم.....
۲۰.....	۱۰. بند دهم.....
۲۱.....	۱۱. بند یازدهم.....
۲۲.....	۱۲. بند دوازدهم.....
۲۳.....	۱۳. بند سیزدهم.....
۲۴.....	۱۴. بند چهاردهم.....

## قصاید

۱۵. قصیده انگشتری سوّم خاتم..... ۲۵
۱۶. قصیده خون خدا..... ۳۳
۱۷. قصیده حُر..... ۳۶
۱۸. قصیده آب: نذر قمر بنی هاشم..... ۴۱
۱۹. غزل‌ها..... ۴۴
۲۰. آنک پایان من..... ۴۵
۲۱. اگر در کربلا طوفان نمی‌شد..... ۴۶
۲۲. کربلا به اصل خود رسیدن است..... ۴۷
۲۳. ظهر عطش..... ۴۸
۲۴. فرصت دیدار..... ۴۹
۲۵. تو کدامین غزلی عطر کدامین ازلی..... ۵۰
۲۶. در خود شکست آن شب، از خود برید عبّاس..... ۵۲
۲۷. دوبیتی‌ها..... ۵۴
۲۸. شام غریبان حسین<sup>(ع)</sup> امشب است..... ۵۵
۲۹. طوفان ساعت سه..... ۷۰
۳۰. با کاروان نیزه: سومین شاهکار ادبیاتِ عاشورا..... ۷۱

## به جای مقدمه

از کودکی در دسته‌های عزاداری و سینه زنی گم می‌شدم. هنوز هم گم شده آن دسته‌هایم. محرّم که می‌آید کتیبه‌های محتشم را بر دیوار دل می‌کوبم و تا اربعین دلتنگ آن ظهر عطشان می‌مانم. هنوز هم به پیاله آب که دست می‌برم دلم پر می‌کشد تا لب شطّ فرات. به لب که می‌رسانمش هُرم یاد خیمه‌ها آتش به جانم می‌ریزد. مگر سنگ باشد دلی که این غمنامه را شنیده باشد و آب خوش از گلویش پایین برود و لب به یاحسین وانکند. حال ما که قصّه را شنیده‌ایم این است تا حال به سرم‌نزل رسیده‌ها که هر روزشان عاشوراست و همه جا کربلا جلوی چشم‌شان مجسم است چه باشد...

نفس محرّم، محوّل الاحوال است و هر رازی که هست در همین منقلب شدن‌هاست. آدم دلش می‌خواهد هرچه در چنته دارد را نذر امام حسین کند. همین نفس روح بخش است که پس از قرن‌ها همچنان می‌وزد و می‌وزد و می‌رسد مثلاً به همین هندوهای اینجا و ارامنه ایران و دیوانه ماه بنی هاشم شان می‌کند. حکایت حکایت کلاف است و بازار یوسف. من هم در همه این سال‌ها به نوبه خود واژه نذر کرده‌ام. کلماتم را قربانی این سوگ کرده‌ام. چه می‌گوییم؟ کاغذ آتش خواهد گرفت اگر آن سوز در کالبد کلمه حلول کند. من فقط زمزمه‌های خودم را نوشته‌ام، روضه‌های خودم را خوانده‌ام. ای کاش این زمزمه‌ها که از حریق بغض،

جان سالم به در برده و در این کتاب مکتوب شده‌اند آنقدر بی‌تکلف باشند که زمزمه دل شما هم بشوند و کاش آنقدر خالص باشند که همراه زیارت و صلوات و دعای شما بالا بروند.

از شما چه پنهان که اینها همه اشعار عاشورایی من نیست. شعرهایی است که بیشتر در ذهن و خاطر من نشسته و اینک به‌بهانه رسیدن محرمی دیگر آن را تقدیم محرمان عشق می‌کنم.

«انگشتی سوم خاتم» ادامه خونریز و لایتنی است که با رسالت آن خاتم النبیین گره خورده است؛ و آن انگشتی یاقوت سرخی بود از خون خدا که به ناحق در صحرای کربلا به زمین ریخته شد. «انگشتی سوم خاتم» حاوی ترکیب‌بند «با کاروان نیزه» است که پیش‌تر در دفتری مستقل به چاپ رسید و اینک در کنار دیگر اشعار عاشورایی من هنوز برایم دوست داشتنی‌تر از دیگر شعرهاست چرا که این چهارده بند، چهارده شب و روز مرا از خود کرد و تنها نجوای روز و شبم شد. شعری که با بیتی از یکی از غزل‌هایم در رؤیا آغاز شد و آن بیت این بود:

نیزه‌ها و تیرها و تیغ‌ها کاری نکرد

تشنه بودم وصل را خنجر به‌فریادم رسید

اینک در آذرماه ۱۳۹۰ و در محرم الحرام سال ۱۴۳۳ هجری این همه سال از سال ۶۱ هجری را سپری کرده‌ایم و عاشورا همچنان زنده است و پرتکاپو در جان و دل بیداران و هشیواران. دو قصیده «انگشتی سوم خاتم» و «حر» حاصل دلتنگی‌های سال گذشته من بود و زمزمه‌اش برای دوستی از جماعت اهل دل مرا به‌نشر این شعرها در یک دفتر واداشت.



نخست، دوست فاضل و شاعر دوست داشتنی جناب دکتر محمدرضا ترکی در یادداشتی از من خواستند که همه اشعار عاشورایی‌ام را در دفتری مستقل به دست چاپ بسپارم و همزمان محقق فاضل و دوست ارجمند جناب آقای دکتر مهدی خواجه‌پیری رئیس محترم مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور به مناسبت افتتاح چاپخانه این مرکز از من خواست تا دفتری از شعرهای عاشورایی‌ام را برای چاپ به ایشان بسپارم تا چاپ آغازین این دفتر شعر و کار آن چاپخانه متبرک به نام حضرت سیدالشهدا حسین بن علی<sup>(ع)</sup> باشد. از این روی پذیرفتم که در شمارگانی محدود این دفتر به دست چاپ سپرده شود. امسال نیز چاپ دوم این کتاب را با چند اثر تازه همراه کرده‌ام. از این عزیزان بزرگوار به نوبه خود تشکر می‌کنم و برای این هردو انسان خدوم و فاضل آرزوی توفیق روزافزون دارم. همچنین جا، جا دارد از همدلی‌های دیگر دوستان و سرورانم در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو بخصوص از جناب آقای دکتر کریم نجفی برزگر نیز به نوبه خود تشکر کنم.

با این بیت از بیدل این مقدمه را به پایان می‌برم که گفت:

هر گاه ز خاک کربلا سبجه کنند

در گردش آن چکیدن خونی هست

با سپاس

علی رضا قزوه

محرم الحرام سال ۱۴۳۳ هجری



## ترکیب‌بند با کاروان نیزه

بند اوّل

می‌آیم از رهی که خطرها در او گم است  
 از هفت منزلی که سفرها در او گم است  
 از لابه‌لای آتش و خون جمع کرده‌ام  
 اوراق مقتلی که خبرها در او گم است  
 دردی کشیده‌ام که دلم داغدار اوست  
 داغی چشیده‌ام که جگرها در او گم است  
 با تشنگان چشمه احلی من العسل  
 نوشم ز شربتی که شکرها در او گم است  
 این سرخی غروب که هم‌رنگ آتش است  
 توفان کربلاست که سرها در او گم است  
 یاقوت و دُرّ صیرفیان را رها کنید  
 اشک است جوهری که گهرها در او گم است  
 هفتاد و دو ستاره غریبانه سوختند  
 این است آن شبی که سحرها در او گم است

باران نیزه بود و سر شهسوارها

جز تشنگی نکرد علاج خمارها

## بند دوم

جوشید خونم از دل و شد دیده باز، تر  
نشدید کس مصیبت از این جانگدازتر  
صبحی دمید از شب عاصی سیاه تر  
وز پی شبی ز روز قیامت درازتر  
بر نیزه‌ها تلاوت خورشید، دیدنی‌ست  
قرآن کسی شنیده از این دلنوازتر؟  
قرآن منم چه غم که شود نیزه، رحل من  
امشب مرا در اوج بین سرفرازتر  
عشق توام کشاند بدین جا، نه کوفیان  
من بی‌نیازم از همه، تو بی‌نیازتر  
قنداق اصغر است مرا تیر آخرین  
در عاشقی نبوده ز من پاکبازتر

با کاروان نیزه شبی را سحر کنید  
باران شوید و با همه تن گریه سر کنید

## بند سوم

فرصت دهید گریه کند بی صدا، فرات  
 با تشنگان بگوید از آن ماجرا، فرات  
 گیرم فرات بگذرد از خاک کربلا  
 باور مکن که بگذرد از کربلا، فرات  
 با چشم اهل راز نگاهی اگر کنید  
 در برگرفته مویه‌کنان مشک را فرات  
 چشم فرات در ره او اشک بود و اشک  
 زان گونه اشک‌ها که مرا هست با فرات  
 حالی به داغ تازه خود گریه می‌کنی  
 تا می‌رسی به مرقد عباس، یا فرات  
 از بس که تیر بود و سنان بود و نیزه بود  
 هفتاد حجله بسته شد از خیمه تا فرات

از طفل آب، خجالت بسیار می‌کشم  
 آن یوسفم که ناز خریدار می‌کشم

## بند چهارم

بعد از شما به سایه ما تیر می زدند  
 زخم زبان به بغض گلوگیر می زدند  
 پیشانی تمامی شان داغ سجده داشت  
 آنان که خیمه گاه مرا تیر می زدند  
 این مردمان غریبه نبودند، ای پدر  
 دیروز در رکاب تو شمشیر می زدند  
 غوغای فتنه بود که با تیغ آبدار  
 آتش به جان کودک بی شیر می زدند  
 ماندند در بطالت اعمال حج شان  
 مُحرم نگشته تیغ به تقصیر می زدند  
 در پنج نوبتی که هبا شد نمازشان  
 بر عشق، چار مرتبه تکبیر می زدند  
 هم روز و شب به گرد تو بودند سینه زن  
 هم ماه و سال، بعد تو زنجیر می زدند

از حلق های تشنه، صدای اذان رسید  
 در آن غروب، تا که سرت بر سنان رسید

## بند پنجم

کو خیزران که قافیه‌اش با دهان کنند  
 آن شاعران که وصف گل ارغوان کنند  
 از من به کاتبان کتاب خدا بگو  
 تا مشق گریه را به‌نی خیزران کنند  
 بگذار بی‌شمار بمیرم به پای یار  
 در هر قدم دوباره مرا نیمه جان کنند  
 پیداست منظری که در آن روز انتقام  
 سرهای شمر و حرمله را بر سنان کنند  
 یارب، سپاه نیزه، همه دستشان تهی‌ست  
 بی‌توشه‌اند و هم‌رهی کاروان کنند  
 با مهر من، غریب نمانند روز مرگ  
 آنان که خاک مُهر مرا حرز جان کنند

با پای سر، تمامی شب، راه آمدم  
 تنهایی‌ام نبود، که با ماه آمدم

## بند ششم

ای زلف خون فشان توام لیلۃالبرات  
 وقت نماز شب شده، حیّ علی الصلوات  
 از منظر بلند، بین صف کشیده‌اند  
 پشت سرت تمامی ذرات کائنات  
 خود، جاری وضوست، ولی در نماز عشق  
 از مشک‌های تشنه وضو می‌کند، فرات  
 طوفان خون وزیده، سر کیست در تنور؟  
 خاک تو نوح حادثه را می‌دهد نجات!  
 بین دو نهر، خضر شهادت به جستجوست  
 تا آب نوشد از لب، ای چشمه حیات  
 ما را حیات لم یزلی، جز رخ تو نیست  
 ما بی تو چشم بسته و ماتیم و در ممات

عشقت نشانند، باز به‌دریای خون، مرا  
 وقت است تیغت آورد از خود، برون، مرا



## بند هفتم

از دست رفته دین شما، دین بیاورید!  
 خیزید، مرهم از پی تسکین بیاورید!  
 دست خداست، این که شکستید بیعتش  
 دستی خدای گونه‌تر از این بیاورید!  
 وقت غروب آمده، سرهای تشنه را  
 از نیزه‌های بر شده، پایین بیاورید!  
 امشب برای خاطر طفل سه ساله‌ام  
 یک سینه ریز، خوشه پروین بیاورید!  
 گودال، تیغ کند، سنان‌های بی‌شمار  
 یک ریگزار، سفره چرمین بیاورید!  
 سرها ورق ورق، همه قرآن سرمدی‌ست!  
 فالی زنی و سوره یاسین بیاورید!

خاتم سوی مدینه بگو بی‌نگین برند!  
 دست بریده، جانب ام‌البینین برند!

## بند هشتم

خون می‌رود هنوز ز چشم تر شما  
 خرمن زده‌ست ماه، به‌گرد سر شما  
 آن زخم‌های شعله‌فشان، هفت اخترند  
 یا زخم‌های نعش‌علی اکبر شما؟  
 آن کهکشان شعله‌ور راه شیری است  
 یا روشنان خون‌علی اصغر شما؟  
 دیوان کوفه از پی تاراج آمدند  
 گم شد نگین آبی انگشت‌شما  
 از مکه و مدینه، نشان داشت کربلا  
 گل داد (نور) و (واقعۀ) در حنجر شما  
 با زخم خویش، بوسه به‌محراب می‌زدید  
 زان پیشتر که نیزه شود منبر شما

گاهی به‌غمزه، یاد ز اصحاب می‌کنی  
 بر نیزه، شرح سورهٔ احزاب می‌کنی

## بند نهم

در مشک تشنه، جرعه‌ آبی هنوز هست  
 اما به خیمه‌ها برسد با کدام دست؟  
 برخاست با تلاوت خون، بانگ یا اِخا  
 وقتی «کنار درک تو، کوه از کمر شکست»  
 تیری زدند و ساقی مستان ز دست رفت  
 سنگی زدند و کوزه لب تشنگان شکست!  
 شد شعله‌های العطش تشنگان، بلند  
 باران تیر آمد و بر چشم‌ها نشست  
 تا گوش دل شنید، صدای (الست) دوست  
 سر شد (بلی)ی تشنه لبان می‌الست  
 ناگاه بانگ ساقی اوّل بلند شد  
 پیمان‌ه پرکنید، هلا عاشقان مست

باران می‌گرفت و سبوها که پر شدند  
 در موج تشنگی، چه صدف‌ها که دُر شدند

## بند دهم

باران می گرفته، به ساغر چه حاجت است؟  
 دیگر به آب زمزم و کوثر چه حاجت است؟  
 آوازه شفاعت ما، رستخیز شد  
 در ما قیامتی ست، به محشر چه حاجت است؟  
 کی اعتنا به نیزه و شمشیر می کنیم؟  
 ما کشته توایم، به خنجر چه حاجت است؟  
 بی سر دوباره می گذریم از پل صراط  
 تا ما بر آن سریم، به این سر چه حاجت است؟  
 بسیار آمدند و فراوان، نیامدند  
 من لشکر خداست، به لشکر چه حاجت است؟  
 بنشین به پای منبر من، نوحه خوان، بخوان!  
 تا نیزه ها به پاست، به منبر چه حاجت است؟

در خلوت نماز، چو تحت الحَنَک کنم  
 راز غدیر گویم و شرح فدک کنم

## بند یازدهم

از شرق نیزه، مهر درخشان برآمده‌ست  
 وز حلق تشنه، سوره قرآن برآمده‌ست  
 موج تنور پیرزنی نیست این خروش  
 طوفانی از سماع شهیدان برآمده‌ست  
 این کاروان تشنه، ز هر جا گذشته است  
 صد جویبار، چشمه حیوان برآمده‌ست  
 باور نمی‌کنی اگر از خیزران پرس  
 کآیات نور، از لب و دندان برآمده‌ست  
 انگشت ما گواه شهادت که روز مرگ  
 انگشتری ز دست شهیدان درآمده‌ست  
 راه حجاز می‌گذرد از دل عراق  
 از دشت نیزه، خار مگیلان برآمده‌ست

چون شب رسید، سر به بیابان گذاشتیم  
 جان را کنار شام غریبان گذاشتیم

## بند دوازدهم

گودال قتلگاه، پر از بوی سیب بود  
 تنهاتر از مسیح، کسی بر صلیب بود  
 سرها رسید از پی هم، مثل سیب سرخ  
 اول سری که رفت به کوفه، حبیب بود!  
 مولا نوشته بود: بیا ای حبیب ما  
 تنها همین، چقدر پیامش غریب بود  
 مولا نوشته بود: بیا، دیر می شود  
 آخر حبیب را ز شهادت نصیب بود  
 مکتوب می رسید فراوان، ولی دریغ  
 خطش تمام، کوفی و مهرش فریب بود  
 اما حبیب، رنگ خدا داشت نامه اش  
 اما حبیب، جوهرش «امن یجیب» بود

یک دشت، سیب سرخ، به چیدن رسیده بود  
 باغ شهادتش، به رسیدن رسیده بود

## بند سیزدهم

تو پیش روی، و پشت سرت آفتاب و ماه  
 آن یوسفی که تشنه برون آمدی ز چاه  
 جسم تو در عراق و سرت رهسپار شام  
 برگشته‌ای و می‌نگری سوی قتلگاه  
 امشب، شبی ست از همه شب‌ها سیاه‌تر  
 تنها تر از همیشه‌ام ای شاه بی‌سپاه  
 با طعن نیزه‌ها به‌اسیری نمی‌رویم  
 تنها اسیر چشم شمائیم، یک نگاه!  
 امشب به‌نوحه خوانی‌ات از هوش رفته‌ام  
 از تار وای وایم و از پود آه آه  
 بگذار شام، جامه شادی به‌تن کند  
 شب با غم تو کرده به‌تن، جامه سیاه!

بگذار آبی از عطشت نوشد آفتاب  
 پیراهن غریب تو را پوشد آفتاب

## بند چهاردهم

قربان آن نی‌یی که دمندش سحر، مدام  
 قربان آن می‌یی که دهندش علی‌الدوام  
 قربان آن پری که رساند تو را به‌عرش  
 قربان آن سری که سجودش شود قیام  
 هنگامه برون شدن از خویش، چون حسین<sup>(ع)</sup>  
 راهی برو که بگذرد از مسجدالحرام  
 این خطی از حکایت مستان کربلاست:  
 ساقی فتاد، باده نگون شد، شکست جام!  
 تسبیح گریه بود و مصیبت، دو چشم ما  
 یک الامان ز کوفه و صد الامان ز شام  
 اشکم تمام گشت و نشد گریه‌ام خموش  
 مجلس به‌سر رسید و نشد روضه‌ام تمام

با کاروان نیزه به‌دنبال، می‌روم  
 در منزل نخست تو از حال می‌روم



## قصیدهٔ انگشتی سوّم خاتم

هنگام محرم شد و هنگام عزا، های  
 برخیز و بخوان مرثیت کرب و بلا، های  
 پیراهن نیلی به تن تکیه بپوشان  
 درهای حسینیهٔ دل را بگشا، های  
 طَبال بزن طبل که با گریه درآیند  
 طَبال بزن باز بر این طبل عزا، های  
 زنجیر زنان حرم نور بیاید  
 ای سلسله‌ها، سلسله‌ها، سلسله‌ها، های  
 ای سینه زنان، شور بگیرید و بخوانید  
 ای قوم کفن پوش، کجائید؟ کجا؟ های  
 شمشیر به کف، حیدر حیدر همه بر لب  
 خونخواه حسین اید، درآید هلا، های  
 کس نیست در این بادیه دلسوخته چون من  
 کس نیست در این واحه به دلتنگی ما، های  
 این داغ چه داغی ست که طوفان شده عالم  
 آتش زده در جان و پر مرغ هوا، های

\*\*\*

از کوفه خبر می‌رسد از گشتن مسلم  
 از کوفه و کوفی بیرم شکوه کنجا؟ های  
 عبّاس علی تشنه و طفلان همه تشنه  
 فریاد و فغان از ستم قوم دغا، های  
 بازوی حرم، نخل جوانمردی و ایثار  
 عبّاس علی، حضرت شمع شهدا، های  
 آتش به‌سوی خیمه و خرگاه تو می‌رفت  
 از دست ابالفضل چو افتاد لوا، های  
 با یاد جوانمردی عبّاس و غم تو  
 خورشید جدا گریه کند، ماه جدا، های  
 خورشید نه این است که می‌چرخد هر روز  
 خورشید سری بود جدا شد ز قفا، های  
 می‌چرخد و می‌چرخد و می‌چرخد، گریان  
 هفتاد قمر گردِ سرِ شمس ضحی، های  
 خونین شده انگشتری سوّم خاتم  
 از سوگ سلیمان چه خبر، باد صبا؟! های  
 از داغ علی اصغر محزون، جگرم سوخت  
 با رفتن عبّاس، قدم گشت دو تا، های

\*\*\*

طفلان عطش نوش تو را حنجره، خون شد  
 از خفتنِ فریاد در آن حنجره‌ها، های  
 بگذار که از اکبر داماد بگویم  
 با خون سر آن کس که به کف بست حنا، های  
 تنها چه کند با غم شان زینب کبری  
 رأس شهدا وای، غریو اسرا، های  
 بر محمل اُشتر سر خود کوید، زینب<sup>(س)</sup>  
 از درد بگویم سر خود را به کجا؟ های  
 امشب شب دلتنگی طفلان حسین<sup>(ع)</sup> است  
 این شعله به تن دارد و آن خار به پا، های  
 این مویه کنان در پی راهی به مدینه‌ست  
 آن موی کنان در پی جسم شهدا، های  
 این پیرهن پاره، تن کیست؟ خدایا  
 گشتیم به دنبال سرش در همه جا، های  
 در آینه سر می کشد این سر، سر خونین  
 در باد ورق می خورد آن زلف رها، های  
 این حنجر داوودی سرهای بریده‌ست  
 ترتیل شگفتی‌ست ز سرهای جدا، های  
 بگذار هم از گریه چراغی بفروزم  
 بادا که فروزان بشود شام شما، های...

\*\*\*

من تشنه و دل تشنه و عالم همه تشنه  
 کو آب که سیراب کند زخم مرا، های  
 آتش شده ام آتش نوحان منا، هوی  
 عنقا شده ام، سوخته جانان منا، های  
 هنگام اذان آمد و در چک چک شمشیر  
 او حیّ غزا می زد و من «حیّ علی» های  
 امشب شب شوریدگی، امشب، شب اشک است  
 شمشیر مرا تیز کن از برق دعا، های  
 خون خوردن و لبخند زدن را همه دیدید  
 گل دادن قنداقه ندیدید الا، های  
 با فرق علی<sup>(ع)</sup> کوفه دیروز، چها کرد؟  
 از کوفه ندیدیم بجز قحط وفا، های  
 بر حنجره تشنه چرا تیر سه شعبه؟  
 کس نیست بپرسد ز شمایان که چرا؟ های  
 این کودک معصوم چه می خواست؟ چه می گفت؟  
 در چشم شما سنگدلان مُرد حیا، های

\*\*\*

هر راه که رفتید همه خبط و خطا بود  
 هر کار که کردید هدر بود و هبا، های

این قوم نبودند مگر نامه نبشتند  
 گفتند که ما منتظرانیم بیا! های  
 گفتند اگر رو به سوی کوفه کنی، نک  
 از مقدم تو می‌رسد این سر به سما، های  
 گفتند به شکرانه دیدار شما شهر  
 آذین شده با آینه و نور و صدا، های  
 آینه تان پر شده از زنگ و دورویی  
 چشمان شما پر شده از روی و ریا، های  
 مختار، به حبس اندر و میثم، به سر دار  
 در کوفه ندیدیم بجز حرمله‌ها، های  
 این بود سرانجام وفا؟ رسم امانت؟  
 ای اف به شما، اف به شما، اف به شما، های  
 ای اف به شما یان که سرم بر سر نیزه‌ست  
 بس نیست تماشای شهیدان مرا؟ های!  
 در جان شما مرده دلان زمزمه‌ای نیست  
 در شهر شما سنگدلان مرده صدا، های  
 ای قوم تماشاگر افسونگر بی‌روح!  
 یک تن ز شما یان بنمانید به جا، های

\*\*\*

یک تن ز شما دم نزد آن روز که می‌رفت  
 از کوفه سوی شام سر کشته‌ ما، های  
 یک مشت دل سوخته پاشیدم زی عرش  
 یعنی که ببینید، منم خون خدا، های  
 آن شام که از کوفه گذشتند اسیران  
 از هلهله، از هی هی و هی های شما، های  
 دیروز تنی بودم زیر سم اسبان  
 امروز سری هستم در طشت طلا، های  
 ما این همه با یاد شما مییم و شما حیف  
 ما این همه دلتنگ شما مییم و شما... های  
 \*\*\*

از کرب و بلا هروله کردیم سوی شام  
 از مروه رسیدیم دوباره به صفا، های  
 خورشید فراز آمده از عرش به‌نیزه  
 جبریل فرود آمده از غار حرا، های  
 این هیات بی‌سر شدگان قافله کیست؟  
 شد نوبت تو، قافله سالار منا! های  
 من قافله سالارم و ما قافله تو  
 ای برشده بر نیزه، تویی راهنما، های

ما آمده بودیم بمیریم و بمانیم  
 ما آمده بودیم به پابوس فنا، های

\*\*\*

یا سید شوریده سران! کوفه چه می‌خواست؟  
 آن روز در آن هرولۀ هول و ولا، های  
 منظومۀ خونین جگران! کوفه چه دارد؟  
 از کوفه چه مانده‌ست بجز گریه به‌جا؟ های  
 خون نامۀ بی‌سرشدگان! کوفه نفهمید  
 سطری ز سفرنامۀ دل‌تنگ تو را، های  
 پیراهن یوسف نفسان! کوفه چه داند؟  
 منظومۀ هفتاد و دو گیسوی رها! های

\*\*\*

در مشعر زخم تو رسیدم به تشهّد  
 تا از عرفات تو رسیدم به‌منا، های  
 با گریه و با نذر کجا را که نگشتیم  
 حیران تو ای آینه‌غیب‌نما، های  
 در غربت این سینه برافروز چراغی  
 در خلوت این دیده‌جمالی بنما، های  
 آن شاعر شوریده که می‌گفت کجایید  
 اینجاست بیایید شهیدان بلا! های

من حنجره‌ام نذر شهیدان خدایی ست  
 من حنجره‌ام وقف تمام شهدا، های  
 از خویش بپرسیم کجاییم و چه داریم  
 از خویش برون می‌زنی امشب به کجا؟ های  
 ماندیم در این خاک و پری باز نکردیم  
 مُردیم در این درد و ندیدیم دوا، های  
 های ای عطش آغشته ترینان! عطشم کُشت  
 آبی برسانید به این تشنه هلا، های  
 یک بار بپرسید ز حالم که چرا هوی  
 تا پاسخ تان گویم یاران که چرا های...  
 \*\*\*

هفتاد و دو دف هر صبح می‌کوبد در من  
 هفتاد و دو نی هر شب در من به نوا، های  
 این جاده همان جاده خون است بیوید  
 این در، در دهلیز بهشت است، درآ، های  
 ای عاشق دل باخته، آهی بکش از جان  
 ای شاعر دلسوخته، اشکی بسرا، های  
 حالی چه کنم گر نکنم شکوه و فریاد  
 در منقبت و مرثیت آل عبا، های...



## قصیده خون خدا

نمی‌دانم تو را در ابر دیدم یا کجا دیدم  
 به هر جایی که رو کردم فقط روی تو را دیدم  
 تو را در مثنوی، در نی، تو را در های و هو، در هی  
 تو را در بند بند ناله‌های بی صدا دیدم  
 تو مانند ترنم، مثل گل، عین غزل بودی  
 تو را شکل توسل، مثل ندبه، چون دعا دیدم  
 دوباره لیلۃ‌القدر آمد و شوریدگی‌هایم  
 تب شعر و غزل گل کرد و شور نینوا دیدم  
 شب موییدن شب آمد و موییدن شاعر  
 شکستم در خودم از بس که باران بلا دیدم  
 صدایت کردم و آیینه‌ها تابید در چشمم  
 نگاهم را به‌دالان بهشتی تازه وا دیدم  
 نگاهم کردی و باران یکریز غزل آمد  
 نگاهت کردم و رنگین‌کمانی از خدا دیدم  
 تو را در شمع‌ها، قندیل‌ها، در عود، در اسپند  
 دلم را پَرزنان در حلقه پروانه‌ها دیدم  
 تو را پیچیده در خون، در حریر ظهر عاشورا  
 تو را در واژه‌های سبز رنگ رتْنا دیدم

تو را در آبشار وحی جبرائیل و میکائیل  
 تو را یک ظهر زخمی در زمین کربلا دیدم  
 تو را دیدم که می چرخید گردت خانه کعبه  
 خدا را در حرم گم کرده بودم، در شما دیدم  
 شبیه سایه تو کعبه دنبالت به راه افتاد  
 تو حج بودی، تو را هم مروه دیدم، هم صفا دیدم  
 شب تنهای عاشورا و اشباحی که گم گشتند  
 تو را در آن شب تاریک، «مصباح الهدی» دیدم  
 در اوج کبر و در اوج ریای شام - ای کعبه -  
 تو را هم شانه و هم شان کوی کبریا دیدم  
 دمی که اسبها بر پیکر تو تاخت آوردند  
 تو را ای بی کفن، در کسوت آل عبا دیدم  
 دلیل مرتضی! شبه پیمبر! گریه زهرا<sup>(س)</sup>  
 تو را محکم ترین تفسیر راز «آتما» دیدم  
 هجوم نیزه‌ها بود و قنوت مهربان تو  
 تو را در موج موج ربّنا در «آتنا» دیدم  
 تو را دیدم که داری دست در دستان ابراهیم  
 تو را با داغ حیدر، کوچه کوچه، پا به پا دیدم  
 تو را هر روز با اندوه ابراهیم، همسایه  
 تو را با حلق اسماعیل، هر شب همصدا دیدم  
 همان شب که سرت بر نیزه‌ها قرآن تلاوت کرد  
 تو را در دامن زهرا<sup>(س)</sup> و دوش مصطفی<sup>(ص)</sup> دیدم

تنور خولی و تنهایی خورشید در غربت  
 تو را در چاه حیدر هم‌نوی مرتضی دیدم  
 سرت بر نیزه قرآن خواند و جبرائیل حیران ماند  
 و من از کربلا تا شام را غار حرا دیدم  
 به‌یحیی و سیاوش جلوه می‌بخشد گل خونت  
 تو را ای صبح صادق با امام مجتبی<sup>(ع)</sup> دیدم  
 تو را دلتنگ در دلتنگی شامی غریبانه  
 تو را بی‌تاب در بی‌تابی طشت طلا دیدم  
 شکستم در قصیده، در غزل، ای جان شور و شعر  
 تو را وقتی که در فریاد «ادرک یا اخوا» دیدم  
 تمام راه را بر نیزه‌ها با پای سر رفتی  
 به‌غیرت پا به پای زینب کبری<sup>(س)</sup> تو را دیدم  
 دل و دست از پلیدی‌های این دنیا شبی شستم  
 که خونت را حنای دست مشتی بی‌حیا دیدم  
 چنان فواره زد خون تو تا منظومه شمس  
 که از خورشید هم خون رشیدت را فرا دیدم  
 مصیبت ماند و حیرت ماند و غربت ماند و عشق تو  
 ولا را در بلا جستم، بلا را در ولا دیدم  
 تصوّر از تفکّر ماند و خون تو تداوم یافت  
 تو را خون خدا، خون خدا، خون خدا دیدم

## قصیده حُر

سد کرده‌ای از کینه چرا راه مرا حر!  
از جان من امروز چه می‌خواهی یا حر!

هر بار کسی آمد و پیکی ز بلا داشت  
این بار چه آورده‌ای از معرکه، ها! حر!

در دست تو شمشیر نمی‌بینم انگار  
بی‌اسب و سلاح آمده‌ای جانب ما، حر!

سردار نباید که فرود آید از اسب  
افتاده مگر کار تو امروز به ما، حر!

من تشنه ترم از همه حتّی از خورشید  
تو سرخ شده چهره‌ات از شرم چرا، حر!

دنبال که‌ای؟ ما همه آنیم که بودیم  
شاداب نمی‌بینم امروز تو را، حر!

تو آب شدی، آب وجودش همه دریاست  
جاری شدی و روی به‌ما کردی تا حرا!

دیر آمده‌ای، اما شیر آمدی ای مرد  
دیر آمده‌ای، زود بیا، زود بیا، حرا!

دیر آمدی و شور جنون داری، این راه  
این راه پر است از عطش و زخم و بلا، حرا!

وسواس مبادا که به‌جان تو بیفتد  
بسم الله آن کوفه و این کرب و بلا، حرا!

بسم الله بسم الله این جاده خون است  
من غیرت بسم الله، من نقطه با، حرا!

جز کرب و بلا مشعر شوریده دلان نیست  
این‌جا عرفات است، همین جاست منا حرا!

از قلب یزیدیت برون آ و برآ زود  
حرّ ابن شهیدا، همه حر باش، هلا حرا!

حرّ ابن شهیدا، همه حر باش از این پس  
حر باش، رها باش، رها تر باش، یا حر

آیینہ منم، راه منم، ماه منم، من  
من خون خدا، خون خدا، خون خدا، حر!

خورشیدم و منظومۀ شمسیّ شهادت  
ای سر زده در آینهٔ شمس و ضحی، حر!

از قبله چه می‌پرسی، راه حرم این جاست  
من خود حرمم، قبله‌ام و قبله نما، حر!

تو پنجره‌ای بودی سمت عطش باغ  
تو آینه‌ای بودی، دیدی همه را، حر!

تو نیستی از اهل ریا، اهل فنایی  
اینک تو و اینک کرم آل کسا، حر!

من آمده‌ام نور بپاشم به شب تو  
تقصیر مکن، آینه برگیر و بیا، حر!

\* \* \*

- مولا! نظری! گفت و دل سنگ فرو ریخت  
موج ادب و شرم شد و غرق حیا، حر

تو اهل نجاتی و شهید ادب عشق  
بو برده‌ای از معرفت آلِ عبا، حر!

انگار دعا کرده تو را مادر سادات  
انگار خبر داری از اسرار دعا، حر!

تاریک دلان را شتر شب به عدم برد  
از روشنی خویش چشانیدیم تو را، حر!

کوراآمدگان جرعهٔ رؤیت نجشیدند  
نور آمده بودی تو و ما عین بقا، حر!

آن قوم ستم پیشه همه اهل چرایند  
ای جانب ما آمده بی‌چون و چرا، حر!

یک لحظه ببین با تو تب عشق چها کرد  
یکسان شده اجر تو و اجر شهدا، حر!

این طوف نخست است، ببینید، ببینید!  
این بار امام شهدا آمده با حر

از بس شده ای دوست، سرت آینه اوست  
تا روز حساب است حساب تو جدا، حر!

آن روز که سر بر قدم عشق نهادی  
هر آینه فریاد زدی: صلّ علی حر

تا نور هوالله به جان و دلت افتاد  
دیدم همه جا آینه، دیدم همه جا حر

در تابش یک پلک تماشا چه شهودی ست  
دیروز کجا بودی و امروز کجا؟ حر!

فردا عطش و تشت و تنور است و خرابه  
فردا علی اصغر و لا حول و لا... حر!

سروده شد در روز اوّل ماه محرّم سال ۱۴۳۲ برابر با ۱۶ آذرماه ۱۳۸۹ خورشیدی



## قصیدهٔ آب

نذر قمر بنی هاشم

محرّم آمده از شهر غم علم در دست  
برای سینه زدن، تکیه شد سراسر دست

محرّم آمد و خمخانهٔ ازل وا شد  
وضو ز باده گرفتم، زدم به ساغر دست

حسین<sup>(ع)</sup> آمده با ذوالفقار گریانش  
که: هان حسینم و تنهاترین علم بر دست

حسین آمده تا شرح شششقیه کند  
حسین آمده با خطبهٔ پدر در دست

چو دست برد به تیغ، آسمانیان گفتند:  
به ذوالفقار مگر برده است حیدر، دست

چو ذوالفقار علی<sup>(ع)</sup> چرخ می‌زند، بی‌تاب  
چه حال داده خدایا مگر به اکبر دست؟

ز خیمه گاه می آید چو گردباد عطش  
حسین را بنگر پاره جگر در دست!

چه روز بود که دیدیم ما به کرب و بلا!  
چه حال بود به ما داد روز محشر دست!

بدو شکایت اهل مدینه خواهم برد  
به خواب گر دهم دیدن پیمبر، دست

نشسته ام به تماشای زیر و رو شدنم  
به لحظه ای که برَد شمر، سوی خنجر، دست

به خویش می نگرم با دو چشم خون آلود  
نگاه کردم و در نهر شد شناور، دست

به رود علقمه بنگر که می زند بر سر  
به دستگیری مان موج شد سراسر دست!

نمی توانم بر روی عشق، بندم چشم  
نمی توانم بردارم از برادر، دست

...

تو هردو چشم من! از هر دو چشم، چشم بپوش  
ز هردو دست، برادر! بشوی دیگر، دست

به پای دست تو سر می دهند، سرداران  
به احترام تو با چشم شد برابر، دست!

به یاد دست تو ای روشنای چشم حسین!  
چقدر شام غریبان زدیم بر سر، دست

تو را فروتنی از اسب بر زمین انداخت  
نمی رسید وگرنه به آن صنوبر، دست

قنوت پر زدن دست‌های مشتاق است  
به احترام ابوالفضل می کشد، پر، دست!

مگر تو دست بگیری که دستگیر تویی  
به آستان شفاعت نمی رسد هر دست!

اگر چه پیش قدت شد قصیده‌ام کوتاه  
به اشتیاق تو شد، سطر سطر دفتر، دست

حدیث دست تو را هیچ کس نخواهد گفت  
مگر به روز قیامت رود به منبر، دست!

## غزل‌ها

۱

به‌بام بر شده‌ام از سپیده تو بگویم  
 اذان به‌وقت گلوی بریده تو بگویم  
 اذان به‌وقت گلویی که قطعه قطعه غزل شد  
 غزل غزل شده‌ام تا قصیده تو بگویم  
 غزل غزل شده‌ام ای شهید عشق که چون گل  
 ز عاشقان گریبان دریده تو بگویم  
 هزار مرتبه آتش شدم، نشد که غروبی  
 ز خیمه‌های به‌آتش کشیده تو بگویم  
 خوشا خوشا به‌نمازی که حمد، مدح تو باشد  
 به‌جای سوره صفات حمیده تو بگویم  
 به‌بام بر شده‌ام با عقیق، آینه، سبزه  
 مگر ز دیدن ماه ندیده تو بگویم  
 به‌بام بر شده‌ام تشنه - با صدای بریده  
 اذان به‌وقت گلوی بریده تو بگویم

## آنک پایان من ...

شور به پا می‌کند خون تو در هر مقام  
می‌شکنم بیصدا در خود هر صبح و شام  
باده به دست تو کیست؟ طفل جوان جنون  
پیر غلام تو کیست؟ عشق علیه‌السلام  
در رگ عطشانتان، شهد شهادت به جوش  
می‌شکنند تیغ را خنده خون در نیام  
ساقی بی‌دست شد خاک ز می مست شد  
میکده آتش گرفت سوخت می و سوخت جام  
بر سر نی می‌برند ماه مرا از عراق  
کوفه شود شامتان، کوفه مرمان شام  
از خود بیرون زدم، در طلب خون تو  
بنده حرّ توام، اذن بده یا امام

عشق به پایان رسید، خون تو پایان نداشت  
آنک پایان من در غزلی ناتمام

\* \* \*

## اگر در کربلا طوفان نمی شد...

نخستین کس که در مدح تو شعری گفت آدم بود  
 شروع عشق و آغاز غزل شاید همان دم بود  
 نخستین اتفاق تلخ تر از تلخ در تاریخ  
 که پشت عرش را خم کرد یک ظهر محرم بود  
 مدینه نه که حتی مکه دیگر جای امنی نیست  
 تمام کربلا و کوفه غرق ابن ملجم بود  
 فتاد از پا کنار رود در آن ظهر دردآلود  
 کسی که عطر نامش آبروی آب زمزم بود  
 دلش می خواست می شد آب شد از شرم، اما حیف  
 دلش می خواست صد جان داشت اما باز هم کم  
 اگر در کربلا طوفان نمی شد کس نمی فهمید  
 چرا یک عمر پشت ذوالفقار مرتضیٰ خم بود

## کربلا به اصل خود رسیدن است

ابتدای کربلا مدینه نیست، ابتدای کربلا غدیر بود  
 ابرهای خونفشان نینوا، اشک‌های حضرت امیر بود  
 بعد از آن فتوت همیشه سبز، برکت از حجاز و از عراق رفت  
 هرچه دانه داشتند سنگ شد، پشت هر بهار، صد کویر بود  
 بعد مکه و مدینه دام شد، کوفه صرف عیش و نوش شام شد  
 آفتاب سربلند سایه سوز، در حصار نیزه‌ها اسیر بود  
 الامان ز شام، الامان ز شام، الامان ز درد و غربت امام  
 شام بی‌مروت غریب‌کش، کاش کوفه بهانه‌گیر بود  
 هان! هبا شدید، هان! هدر شدید، مردم مدینه، بی‌پدر شدید  
 این صدای غربت مدینه بود، این صدای زخمی بشیر بود  
 کربلا به اصل خود رسیدن است، هرچه می‌روم به خود نمی‌رسم  
 چشم تا به هم زدم چه دور شد، تا به خویش آمدم چه دیر بود

## ظهر عطش

مانده بودم، غیرت حیدر به فریادم رسید  
 در وداعی تلخ، پیغمبر به فریادم رسید  
 طاقتم را خواهش اکبر، در آن ظهر عطش  
 برده بود از دست، انگشتر به فریادم رسید  
 انتخابی سخت، حالم را پریشان کرده بود  
 شور میدان‌داری اکبر به فریادم رسید  
 تا بکوبم پرچم فریاد را بر بام ماه  
 کودک شش ماهه‌ام - اصغر - به فریادم رسید  
 تا بماند جاودان در خاک این فریاد سرخ  
 خیمه آتش گشت و خاکستر به فریادم رسید  
 نیزه‌ها و تیرها و تیغ‌ها کاری نکرد  
 تشنه بودم وصل را خنجر به فریادم رسید  
 جبرئیل آمد: بخوان! قرآن بخوان، بی سر بخوان!  
 منبری از نیزه دیدم، سر به فریادم رسید



## فرصت دیدار

از زمین تا آسمان آه است می‌دانی چرا؟  
 یک قیامت گریه در راه است می‌دانی چرا؟  
 بر سر هر نیزه خورشیدی‌ست یک ماه تمام  
 بر سر هر نیزه یک ماه است می‌دانی چرا؟  
 شهید ان لا... شهادت اشهد ان لا... شهید  
 محشر الله الله است می‌دانی چرا؟  
 یک بغل باران الله الصمد آورده‌ام  
 نوبهار قل هو الله است می‌دانی چرا؟  
 راه عقل از آن طرف راه جنون از این طرف  
 راه اگر راه است این راه است می‌دانی چرا؟  
 از رگ گردن بیا بگذر که او نزدیک توست  
 فرصت دیدار کوتاه است می‌دانی چرا؟  
 از کجا معلوم شاید ناگهان برگزید  
 انتخاب عشق ناگاه است می‌دانی چرا؟  
 از محرم دم به دم هر چند ماتم می‌چکد  
 باز اما بهترین ماه است می‌دانی چرا

## تو کدامین غزلی عطر کدامین ازلی؟

کیست تا کشتی جان را ببرد سوی نجات  
دست ما را برساند به دعای عرفات

موسیٰ من تو به دنبال کدامین خضری؟  
گوشه چشم تو ابریست پر از آب حیات

خوش به حال شهدایی که نمردند هنوز  
که دلی دارند بشکسته تر از پیرهرات

دردشان دردی ست از درد ابوالفضل علی  
تشنه لب با تن پر زخم لب شط فرات

نیست جز از جگر خونی شان این همه گل  
نیست جز از نفس زخمی شان این برکات

یا حسین ابن علی عشق، دعای عرفه ست  
عشق آن عشق که بیرون بردم از ظلمات

پشت بر کعبه نکردی که چنان ابراهیم  
به منا با سر رفتی پی رمی جمرات

به‌منارفتی و قن‌داقۀ توحید به‌دست  
تا بری باشی از ملعبۀ لات و منات

تو همه اصل و اصولی تو همه فرع و فروع  
تو همه حج و جهادی تو همه صوم و صلوات

ظاهر و باطن تو نیست بجز جلوۀ حق  
که هم آیین صفاتی و هم آیینۀ ذات

مرحبا آجرک الله بزرگا مردا  
نیست در دست تو جز نسخۀ حاجات و برات

شعر ناقابل من چیست که نذر تو شود  
جان ناقابل من چیست که گویم به‌فدات

تو کدامین غزلی عطر کدامین ازلی؟  
از تو گفتن نتوانند چرا این کلمات؟

جبل‌الرحمه همین جاست همین جا که تویی  
پای این سفره که نور است و سلام و صلوات

## در خود شکست آن شب، از خود برید عبّاس

در خود شکست آن شب، از خود برید عبّاس  
اوج ولایت است این، خود را ندید عبّاس

آن عاشقان یکدست، هفتاد تن نبودند...  
یک تن شدند، یک تن، اوّل مرید عبّاس

با یاد کشتگانش، آینه‌خانه‌ای ساخت  
آینه‌دار او بود، آینه چید عبّاس

از نسل پختگان بود، خامی نکرد، باری  
چون سیب سرخ افتاد، از بس رسید عبّاس

کی او بهانه جو بود، چشمش به چشم او بود  
دستی به دست او داد، غیرت خرید عبّاس

از قهر، او به دور است، بی‌ناز و بی‌غرور است  
اول شهیدِ او شد تا شد شهید عبّاس

«سید حسن»<sup>۱</sup> چه زیبا راز تو را علم کرد  
 «راز رشید» بودی، راز رشید... عباس

۱۶ تیرماه ۱۳۹۰

۱- روانشاد سید حسن حسینی شاعر بزرگ انقلاب در شعری سپید می‌گوید: «تو آن راز  
 رشیدی/ که روزی فرات بر لب ت آورد...»

## دو دوبیتی

دلم دریاچه غم شد دوباره  
قد آینه‌ها خم شد دوباره  
صدای سنج و دَمّام اومد از دور  
بخون ای دل محرم شد دوباره

\* \* \*

بخون ای دل که دشتستون صدا شه  
کمی فایز بخون دردم دوا شه  
ملایک نوحه خوانان حسین<sup>(ع)</sup> اند  
بخون والله خدا هم از خداشه

## شام غریبان حسین<sup>(ع)</sup> امشب است ...

آن روزها  
هر وقت پرده خوان  
از نقل شاهنامه و سهراب می‌گفت  
به کربلا که می‌رسید  
نقل علی اکبر می‌خواند و می‌گریست  
حتّی گاهی قوال با شمشیر  
می زد به پهلوی خود  
حالا به جای قاسم و عباس  
دارند روضه سهراب می‌خوانند  
به جای رقیه  
دارند روضه ندا را فریاد می‌کنند...

این نقل  
نقل پرده دران است  
بزن به طبل لجاجت طَبال  
که میر بی بی سی  
امشب به کربلا وارد می‌شود  
از در پشتی  
بزن به طبل لجاجت طَبال

که شیخنا می‌رسد به کربلای مجازی  
 از راه اینترنت  
 از راه اعتماد السلطنه  
 عمّه ببین به کربلا  
 این همه موبایل‌های دوربین دار آمده  
 عمّه ببین که علم‌ها خونی است  
 و میکروفون‌ها خونی  
 و صداها خونی  
 شاید به‌اشتباه  
 دو حسین آمده‌اند اینجا  
 جوانان بنی هاشم بیاید  
 راه این پیران فتنه را سد کنید  
 مسلم این اتّفاق‌ها را دید و گریست  
 من مسلمم  
 و راه برگشت دارم  
 من مسلمم  
 این نامه را از خانه هانی می‌نویسم  
 مرام من کشتن نیست  
 ما سهراب کش نیستیم  
 «مستی بیاید قی کند  
 مستی جهان را طی کند»<sup>۱</sup>



امشب دوباره مست حسینم  
 رباب ایرانی را برمی دارم و می‌گیرم  
 و می‌زنم به سیم آخر  
 با گریه بر علی اکبر  
 که بی‌تابم مانند او  
 و گریه می‌کنم سپید سپید  
 به غربت کسی که شما نشناختیدش  
 و سرم می‌سوزد از این همه بدرقصی‌ها  
 چون بیمار کربلا  
 هنوز تاول بسیجی‌ها دارد می‌ترکد  
 و شما اصحاب نمک و کورچشمی  
 چقدر زود حرمله شدید  
 در دو کربلا  
 دو دسته عزادار می‌بینم  
 که هر کدام  
 دیگری را  
 یزید می‌داند  
 از میکروفون‌ها خون فواره می‌زند  
 امشب شهادت‌نامه‌ای امضا نمی‌شود  
 تنها خبرگزاری‌ها گفتند:  
 امشب بناست اتفاق بدی بیفتد!

و افتاد  
 موبایل‌ها در تاریکی شب  
 و بیره می‌گیرند  
 بلوتوث بلوتوث نوحه می‌خوانند  
 و می‌ریزند  
 به دریای سایت آل صهیون  
 از کمپ موج نو  
 اوّلین نفر به میدان رفت  
 شیخ متغیّر پیشانی‌اش را بوسید و گریست  
 بناست قورمه قورمه کنند  
 شاید که انتخابات باطل شود  
 و از جناح روبرو  
 از اصحاب انتخابات علیه السلام!  
 بناست قیمه قیمه کنند  
 در کربلا دو حسین آمده است  
 اصحاب قورمه‌اند و قیمه!  
 اصحاب شیشه و بشکن بشکنه امشب  
 اصحاب قمه و قلیان  
 و بی‌شمار یزید  
 از این همه یزید  
 یکی منم

یکی هر آن که غیر شما باشد  
 دعوا سر حسین اصلی ست  
 اگر حسین من تویی سرت کو؟  
 حسین من سر نداشت  
 حسین من پشت سرش سایت‌های سبز نداشت  
 اینجا حسین‌های زیادی می‌بینم  
 حسین من حسین ناز بود  
 حسین جاز نبود  
 حسین من  
 حسین بالاترین نبود  
 حسین من  
 حسین سارکوزی نبود  
 به کربلا رسیده‌اند جماعت  
 و دعوا سر حسین اصلی ست  
 و تشنگان دارند آب می‌شوند و  
 خلیفه‌ها دارند آب می‌فروشند و  
 سایت‌ها دارند ماهی‌شان را می‌گیرند  
 از مزرع خدا  
 در ظهر کربلا  
 و شیعیان حسین<sup>(ع)</sup>  
 این بار

به‌جان حسین افتاده‌اند  
 اگر حسین من تویی رأیم کو؟  
 که ما رأیت الا رأیی...  
 این را کسی می‌گوید  
 که فکر می‌کند ابوالفضل  
 برادر عبّاس است  
 و فکر می‌کند که رأی او بالاترین است  
 و فکر می‌کند که مردم ده  
 گوساله‌اند  
 کسی که جای زنجیر زدن  
 زنجیر انداخته است این همه سال  
 و تازه از فرنگ رسیده است  
 آقای لیوایز و تویتر و باراک  
 آقای آدامس خروس و مک دونالد  
 تو ایرانی نیستی  
 یکی از شعبه‌های تیری هستی که خورد  
 به‌گلوی اصغر شش ماهه  
 دخترانی که گوشواره تان را به‌رخ می‌کشید  
 مردان انگشتر مطلقاً...  
 دیگر اینجا سایت الهی شدید  
 «بیش از این بابا دلم را خون نکن»<sup>۲</sup>

نگاه کن چه میر و مرگی راه انداخته‌اند  
مهلا مهلا...

\* \* \*

بعد از آن همه جنگ  
به کربلا رسیده‌ایم  
عمّه بین به کربلا این همه لشکر آمده  
با موبایل‌های چند جیبی  
به‌عخش اختشاش  
با همان آتش و  
همان کاسه  
ریس سایت چلپاسه  
دعوت به شام کریسمس می‌شود  
در کاخ سفید  
مبارک است اسرائیل  
مبارک است جاسوسی گراز یک چشم...  
مبارک است گره خوردن عاشورا و یلدا با کریسمس  
مبارک است  
«زیرکی ظنّ است و حیرانی خبر»<sup>۳</sup>  
اصحاب او حیران الله بودند  
و شما زیرکان دنیا بید

اما همیشه مختاری هست  
 مختار این بار زودتر  
 به انتقام خون حسین آمد  
 در کاروان ما  
 مختارها کم نیستند  
 مختارهای مختار و بی اختیار  
 اما در کربلای ما  
 همیشه اتفاق ها  
 از جنس «ما رأیت الّا جمیلاً» است  
 از جنس ما رمیت...

\* \* \*

در محاصرهٔ این همه موبایل  
 که زنگ می‌زنند کنار فرات  
 در محاصره این همه فتوشاپ و گوگل  
 که رفته‌اند تا گودال قتلگاه  
 و پیش از این بازی‌ها  
 می‌خواستند سر حسین مرا  
 بر نیزه‌ها ببرند  
 از جانب فرات و از در مخفی  
 همین سپاه اشقیا

شما نبودید  
 داشتید علیه هم شعار می‌دادید  
 در دانشگاه  
 روزی که دانشگاه  
 دانشکاه شد  
 حالا رسیده‌ایم به کربلا  
 و خیمه‌ها را قاطی می‌بینم  
 پرچم‌ها را خونی  
 و خبرگزاری‌ها  
 خیمه‌هایشان را علم کرده‌اند بر تلّ زینبیّه  
 اینان که رنگ خیمه شان سبز است  
 اصحاب آشنایی زدایی و تأویل‌اند  
 «باز این چه شورش است که در خلق عالم است»<sup>۴</sup>  
 مواظب باش  
 وگرنه حرمله خواهی شد  
 ساعتی بنشین که باران بگذرد  
 حالا  
 چندی ست سپاه اشقیاء سبزند  
 سپاه اتقیاء قرمز  
 چندی ست شنود گذاشته‌اند  
 در حلق پاره پاره اصغر

مصاحبهٔ سی ان ان  
 با نائب حسین عصر!  
 مصاحبه بی بی سی  
 با بی بی الفلان  
 زن پرزیدنت ثمّ الثانی!  
 تقدیر کاخ سفید از زحمت‌کشان بازی عاشورا  
 و این سریال ادامه دارد  
 و گریهٔ من  
 از پی کاروان اسیرانی  
 که بی صدا می‌گریند  
 من فکر می‌کنم  
 که کربلا  
 باید جای دیگری باشد  
 و این حسین‌ها  
 نالوطیان همین شمرانند!

\* \* \*

شما فروختید شام غریبان را به شب یلدا  
 سر حسین را به هندوانه‌ای  
 تمام هندوانه هاتان توزرد بود امسال  
 که سرخ



سر حسین شهید بود  
 شما اصحاب تخمه‌اید  
 و سیب سرخ  
 سر بریدهٔ مولا بود  
 انار دانه دانه  
 اشک زینب کبری بود  
 بروید سوار شتر شب شوید و  
 فیلترتان را بردارید و بروید...

\* \* \*

شام غریبان حسین امشب است...  
 ما آب و آتش را با هم جمع می‌کنیم  
 دارند سیب سرخ سر حسین علی را می‌آورند  
 شما با محراب و منبر بازی کردید  
 چنگ بزن به شب یلدا  
 یا شیخنا المتغیر  
 که رستگار شوی  
 شام غریبان روضهٔ غیب هویت است  
 بسیجی آمده است کشته شود  
 سهراب را پدران فتنه کشتند  
 نه بسیجی‌ها

سهراب به دست سیاوش کشته نشد  
 سهراب را مثل همان سهراب  
 پدران فتنه گر کشتند  
 شما که می‌خواستید  
 یک شبه هفت خوان را طی کنید، کشتید

\* \* \*

نشسته‌ام در کنار خرابه  
 با گریه بر حسین دلم باز می‌شود  
 و نوحه می‌خوانم در دستگاه شور و ماهور  
 «چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد  
 ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم»  
 می‌گیریم و شادم چون مولانا  
 و متصلم چون او  
 به غم حسین<sup>(ع)</sup>  
 شما دنبال دیسکوتان باشید  
 المخملباف یکفی بالپایون  
 شما دنبال دین پایتان باشید  
 دنبال جاز پاپ  
 سواران شتر شب مشروطه  
 برادران تقی‌زاده  
 که دینداران اندک شده‌اند

قَلَّ الدِّيَانُونَ

بسی رنج بردیم در این سی سال انقلاب

عجب زنده کردند این دو

انگلیس را

در این سه چار ماه

شترانشان حامله‌اند

بناست خوک بزایند

خوکهای بریطانیای دسته دار

مرحبا به شیخنا المتغیر

مرحبا به میر

برگریزان پاییز است و

و سرریزان خون حسین

حسین من در مهر وارد شد

اما شما نامهربان بودید

شما به من سنگ زدید

شما به کربلا سنگ زدید

در سایت بالاترین چلیپاسه

که کربلا ایرانی نیست

که محمد<sup>(ص)</sup> ایرانی نیست

که خدا و پیغمبر ما بابک است و کورش و کمبوجیه

با این حساب

عمامه سیاه سیّد یزدی،

پرا!

با این حساب

عبای شیخنا المتغیر،

پرا!

«ای خون اصیلت ز شتکها به غدیران

افشانده شرفها به بلندای امیران

از کرب و بلا آمده جاری شده وانگاه

آمیخته با خون سیاوش در ایران...»<sup>۵</sup>

سوگ سیاوشان است

من از جناح راست نیستم

و از جناح چپ هم

من از جناح ذوالجناحم

امام گفت:

چراغ را خاموش کنید

شتر شب را سوار شدید

اینها شترانشان معجزه کرد

و با شترهاشان به استودیوی شب بی بی سی وارد شدند

اگر دین ندارید آزاده باشید

که روز واقعه است

بهروز واقعه تابوت ما ز سرو کنید

در روز واقعه تابوت خلق را  
 به‌رنگ سبز کردند  
 زردها بی خود قرمز نشدند  
 سبزه‌ها بی خود قرمز نشدند

\* \* \*

نشسته‌ام در خیمه امام و کوثری می‌خواند  
 آه از آن لحظه‌ای که با تن چاک چاک ...  
 نشسته‌ام در خیمه غریبی این دل  
 و بیچه‌ها دم گرفته‌اند:  
 سر حسین مظلوم از تن جداست امشب  
 سر حسین مرا بر اسام می‌برند  
 و روضه خوان می‌خواند:  
 شام غریبان حسین<sup>(ع)</sup> امشب است ...

عصر عاشورای سال ۱۳۸۸.

۱- از مولاناست.

۲- از عمّان سامانی است.

۳- از مولاناست.

۴- از محتشم کاشانی است.

۵- از حسین منزوی است.

## طوفان ساعت سه

۱

یکی جامه از تن دریا بیرون کشید  
یکی انگشتری ماه را دزدید  
اما کسی به غیر خدا  
یا قوت خون تو را برنداشت

۲

آغاز ابرها در ساعت یک است  
به وقت نجف،  
کمی پس از دو، باران گرفت  
در کنار بقیع،  
درست ساعت سه، طوفان شد  
در کربلا  
حالا به ساعت من،  
فقط کمی به لحظه موعود مانده است...

## با کاروان نیزه

### سومین شاهکار ادبیات عاشورا

دکتر سید عبدالحمید ضیایی

واقعۀ عاشورا، حقیقتی تاریخی است که شباهت غریبی با اساطیر دارد. اسطوره نه به معنای خرافه، بلکه داستانی شکوهمند و رمزناک است که پیش و بیش از آن که بیانگر واقعیات و «هست»ها باشد، تبیین نمادین «باید»هاست.

بی‌هیچ مقدمه‌ای، این پرسش جدی را در عرصه عاشوراپژوهی می‌توان مطرح کرد که آیا حداقل حماسه‌ای همسنگ و برابر با سوگ سیاوش در شاهنامه فردوسی، برای سیدالشهداء و حماسه خونین و عظیم وی در فرهنگ شیعه سروده شده است؟ پاسخ، ما هرچه باشد، بیانگر کوتاهی ما در باب آفرینش ادبی عاشورایی است.

گفتمان مسلط عاشورا، مع الاسف، گفتمانی تراژیک است که آن هم با نگاه اسطوره‌ای و نوعی گرایش متافیزیکی اغراق‌آمیز و غلوگونه آمیخته شده و بیش از این که نسبتی با واقعه حماسی/عرفانی عاشورا داشته باشد، انعکاس اجتماعی سوگواری‌های شخصی و دردهای فردی/جمعی و بازخوانی آلام تاریخی و خشونت‌ها و ستم‌هایی است که بر خود ما رفته است و عاشورا، ملجأ و پناهگاهی است تا در سایه اندوهبار آن بر

سرنوشت خویش گریه‌ساز کنیم. یا در بهترین شرایط هدف ما این است که با گریستن، برائت وجدان و سبکباری روحانی پیدا کنیم. بدون این که تأمل و تفکّر عمیق در بنیادها، ذات و آثار این واقعه داشته باشیم.

اکتفا و اقتصار ورزیدن به بُعد کلامی واقعه و غفلت از ابعاد عرفانی و وجود شناختی عاشورا نیز از دیگر نقایص و کاستی‌های فرهنگ موجود عاشورایی است. نگاه و رویکرد پسیکولوژیک و نفسانی به واقعه عاشورا که نتیجه قهری آن ایجاد نوعی امنیت روانی و جنبه عاطفی دارد، اگر مسبوق و مصبوغ به مبانی معرفتی و وجودی نباشد با کوچک‌ترین شبهه‌ای، دچار تزلزل شده و فرو می‌ریزد.

با بررسی کلی ادبیات عاشورا (شعر عاشورایی)، به‌ویژه بررسی اشعاری که طی دو دهه اخیر سروده شده است برخی کاستی‌ها مشاهده می‌شود. بی‌تردید، اشاره به این نکات و نقاط منفی، صرفاً با انگیزه گوشزد و هشدار به شاعران متعهد جهت اصلاح بینش و نگرش خود به عاشورا صورت می‌گیرد، نه تخطئه یا - خدای ناکرده - تضعیف ادبیات عاشورا. هنر اگر در قالب ادبی متناسب با آن ریخته نشود و ظرف مناسب خود را نیابد فاقد تأثیر خواهد بود.

نگارنده با بررسی و مطالعه صدها شعر مربوط به عاشورا برخی علل «در حاشیه ماندن ادبیات عاشورا» را به شرح ذیل یادآوری می‌نماید:

أ. تکرار مکررات و زیاده‌گویی بدون نوآوری.

ب. شعاری بودن اشعار، کلی‌گویی و بی‌توجهی به صبغه ادبی در آفرینش آثار عاشورایی.



- ج. رجوع به وقایع غیرمستند و تحریف شده و خلاء مقبولیت تاریخی.
- د. بهره جستن از بیان غیرعینی و مفهومی و به کارگیری ترکیبات کلیشه‌ای و فقدان آرایه‌های تصویری و حسّی.
- ه. غفلت‌ورزی از ابعاد عرفانی، حماسی و به‌طور کلی ارزشی عاشورا و انحصار آن در بُعد سوگواری و عاطفی.
- و. بی‌توجهی به تأثیر اعجازگونه القاء غیرمستقیم مضامین عاشورا و روی آوردن به القاء بی‌واسطه پیام‌های عاشورا.
- ز. عدم شناخت وافی نسبت به شخصیت قهرمانان کربلا و پایگاه حقیقی آنان.

ح. و از همه مهمتر، عدم تأمل عمیق فکری و فلسفی در حادثه عاشورا و رویارویی آگاهانه و آزادانه حسین بن علی و یارانش با پدیده مرگ، و عدم استخراج اصول و مبانی وجودشناختی (اگزیستانسیالیستی)، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی این حادثه بزرگ و مقدس.

در انتخاب آثار گزیده و مطرح عاشورایی، توجه به موارد مزبور و لزوم حضور آنها در شعر امری لازم و بایسته بوده، خلاء وجودی یکایک آنها به‌نقص و کاستی آن اثر منجر خواهد شد. چرا که بر کالبد استوار و لایزال عاشورا، خلعت و جامه‌ای فاخر و چشم‌نواز، زیننده است و عاشورا از آثاری که سنجیت و تناسبی با آن ندارند مستغنی بوده و خواهد بود.

در این مقال و مجال اندک در پی پاسخ این پرسش نیستیم که چرا از دوره صفوی تا به حال، شعر عاشورایی ما بر مدار ترکیب‌بند محتشم

کاشانی چرخیده است و شاعران، همه، آثاری آفریده‌اند که هم در صورت و هم در معنی شباهت و همسانی غربی با آن دارد؟ تنها می‌توان اشاره گون از کنار بحث عبور کرد که ادبیات در هر جامعه‌ای جزئی از مجموعه و ارگانیزم پیچیده و در هم تنیده اجزاء آن دیار است و اگر بر سرزمینی خاک سرد سکون و رکود پاشیده شده باشد، از ادب و هنر آنجا نیز نباید تازه‌رویی و طراوت را توقع داشت.

در اینجا صرفاً به معرفی و بررسی سه اثر گزیده عاشورایی خواهیم پرداخت. درباره تبیین و نقد آثار محتشم و عمّان برخی کارها صورت گرفته است علاوه بر این، ترکیب‌بند «با کاروان نیزه» اثر علی‌رضا قزوه، از فاخرترین و شکوهمندترین شعرهایی است که تا به حال درباره واقعه عاشورا سروده شده است. بی‌شک می‌توان این شعر را سومین ضلع مثلث ماندگار و شکوهمند عاشورایی، یعنی سوگچامه درخشان محتشم کاشانی و گنجینه اسرار عمّان سامانی به‌شمار آورد.

### ترکیب‌بند محتشم کاشانی

این مرثیه، بسیار استادانه و زیبا سروده شده است و برخی از ادبا، این ترکیب‌بند را «جاودانه‌ترین سوگچامه تاریخ نظم هزار ساله پارسی» به‌شمار آورده‌اند. به عقیده محققان و منتقدان ادبی «سروده والای او (محتشم) هرگز مشمول گذشت روزگاران نشده است و مثل اصل مصیبت عظیم و بی‌مانند حضرت سیدالشهداء به‌مرور سالیان هیچ‌گاه کهنگی نپذیرفته و هر روز در

تجدد و تازگی بوده است»<sup>۱</sup>. استقبال ده‌ها شاعر بعد از محتشم تا زمان حاضر از ترکیب‌بند غرّاً و رسای او، نشانه مقبولیت، اهمیت و اثرگذاری خاص این شاعر بر متأخران است. کتیبه‌های منقّش به ترکیب‌بند معروف این شاعر بلند آوازه در هیئت بیرق‌های سرخ و سیاه، مهم‌ترین نماد قبول عام این اثر بوده است. در ابتدای این ترکیب‌بند، محتشم با تجاهل‌العارفی زیبا و سپس به‌واسطه صنعت براءت استهلال، با به‌دست دادن شمه‌ای از واقعه، از داستان غم‌انگیز بلندی پرده برمی‌گیرد. استفاده از آیات و روایات و تلمیحات مذهبی و دینی در این ترکیب‌بند به‌وفور انجام شده است. استفاده از صناعات لفظی و ادبی، بخصوص واج‌آرایی (آلیتراسیون)<sup>۲</sup>، تناسب، جناس (در انواع متنوع آن)، صنعت تشخیص، اغراق<sup>۳</sup>، استعاره و کنایه...<sup>۴</sup> نیز از جمله اوصاف و امتیازات ترکیب‌بند او به‌شمار می‌رود.

- 
۱. ترکیب‌بند محتشم به‌خط شکسته منسوب به‌درویش عبدالمجید، دیباچه شادروان سیدحسین سادات ناصری، تهران، انجمن خوشنویسان ایران، ۱۳۶۵، ص ۱۵.
  ۲. روزی که شد به‌نیزه سر آن بزرگوار/خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار (واج‌آرایی ۹ بار)
  ۳. بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید/خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا (سلیمان، خاتم، دیو) و آنگه ز کوفه خیل الم رو به‌شام کرد/نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد (جناس اشتقاق) خاموش محتشم که دل سنگ آب شد/بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد (تشخیص: سنگ) خاموش محتشم که به‌سوز تو آفتاب/از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد (اغراق)
  ۴. کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست/عالم تمام غرقه دریای خون شدی (کشتی، استعاره از حضرت سیدالشهداء است)
- از صاحب عزا چه توقع کنند باز/آن ناکسان که تیغ به‌صید حرم زنند (صید حرم، کنایه از امام حسین<sup>ع</sup>) است)

در شاهکارِ محتشم، نوع نگاه شاعر و زاویه دید او متغیر است و به صورت سیری از عالم خاک و نباتات تا عالم اعلی و حتی تا ذات خداوند ادامه می‌یابد که محتشم با رعایت ادب شرعی، به طرز بدیع و شگفت این مسأله را چنین زیبا مطرح کرده است:

کرد این خیال، و هم غلط کار، کان غبار

تا دامن جلال جهان آفرین رسید

\*

هست از ملال گرچه بری، ذات ذوالجلال

او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال

با این همه در شعر محتشم، نکته‌ها و نقطه‌های دل آزاری نیز دیده می‌شود که از آن جمله می‌توان به باورداشتِ محتشم به جبری بودن حادثه عاشورا اشاره کرد، علاوه بر این محتشم چرخ را مسبب و باعث حدوث واقعه عاشورا می‌داند<sup>۱</sup> و فقط در یک بیت! به مسأله و فلسفه عقوبت مخالفان امام<sup>(ع)</sup> پرداخته است.

### گنجینه اسرار عمّان سامانی

یکی از شاهکارهای ادبیات عاشورایی، مثنوی گرانسنگ گنجینه اسرار، اثر تاج الشعراء میرزا نورالله عمّان سامانی است، مرثیه‌ای حماسی و عرفانی در بیان رموز و لطایف عارفانه حادثه کربلا، که به تعبیر مرحوم جلال‌الدین همایی در مقدمه مخزن‌الدُرر عمّان، اگر او اشعاری بجز گنجینه اسرار هم

۱. ای چرخ! غافل که چه بیداد کرده‌ای/وز کین، چه‌ها در این ستم‌آباد کرده‌ای!

نداشت، در موفقیت او تردیدی نبود. این مثنوی ارجمند ۸۱۲ بیت است و در سال ۱۳۵۵ تدوین شده است.<sup>۱</sup> به حق باید گنجینه اسرار را نقطه عطفی در تاریخ ادبیات عاشورایی تلقی کرد. شروع مثنوی با مقدمه‌ای عرفانی و مسجع است در تحمید باری تعالی:

”معشوق مطلق را حمد و ستایش سزاست - جلّ جلاله - که تمام موجودات عاشق و مقید اویند، همه راه اوست می‌پویند و وصل اوست می‌جویند و حمد اوست می‌گویند...“<sup>۲</sup>

مقدمه کتاب از لحاظ صناعات و زیبایی‌های ادبی قابل قیاس با متون مطرح ادبی و عرفانی است. البته تأثیر گلستان سعدی در جای جای آن مشهود و محسوس است. این مثنوی به قسمتهای مختلف منقسم است و هر فصل با مقدمه و معرفی کوتاهی با جمله «در بیان...» آغاز می‌گردد. فصل اول در بیان تجلی است و شروع آن ابیاتی سخت آشنا و زیبا که ترنم موزونی بر لبان شیفتگان عرفان است:

کیست این پنهان مرا در جان و تن      کز زبان من همی گوید سخن  
اینکه گوید از لب من راز کیست؟      بنگرید این صاحب آواز کیست  
در من این سان خودنمایی می‌کند      ادعای آشنایی می‌کند  
کیست این گویا و شنوا در تنم؟      باورم یا رب نیاید کاین منم...<sup>۳</sup>

۱. عمّان سامانی، مقدمه گنجینه‌الاسرار، به کوشش فریدون حداد سامانی، بی‌جا، نشر عمّان،

۱۳۷۲، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، صص ۲۴-۲۳.

عمّان سامانی با مقدمه‌ای عرفانی، وارد قضیه عاشورا می‌شود. جام شرابی تابسوز و مردافکن در میانه بزم نهاده‌اند و حریفی خوش و سرمست می‌طلبند تا جرعه‌ای از جام بلا/ولا را بنوشد، وی باز به قصه پیامبران برمی‌گردد و حکایت بلایای مقربان بزم را می‌گوید، حکایت آدم و نوح و ایوب و خلیل و یونس و یوسف و یعقوب و موسی و عیسی و احمد<sup>(ص)</sup> و مرتضی<sup>(ع)</sup> و امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup>.

مجتبی زان باده تا سرمست گشت شد دلش خون و فرود آمد به طشت  
 عمّان به نام حضرت سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> که می‌رسد، از خود بیخود می‌شود  
 و از غیرت نمی‌تواند نام او را بر زبان آرد. وی خود را غرقه در دریای  
 خون می‌بیند. چرا که آن «سخنگوی از لب خود» را یافته است:

شوخ شیرین مشرب من کیستی؟ ای سخن‌گوی از لب من کیستی!  
 عمّان این می‌پرمشعله را سوزاننده مشغله عارفان می‌داند، شرابی که  
 رهروان از آن مستی‌ها خواهند کرد. فصول بعد، شرح برخی صحنه‌های  
 عاشورا و تأویلهای عرفانی مستفاد از آن است. این تأویلهای بخصوص در  
 بیان داستان حزین یزید ریاحی و سقّای کربلا سخت شنیدنی و دلکش  
 است.

عمّان، سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> را بحر محیط می‌داند و با عتابی لطف‌آمیز،  
 خطاب به علمدار عاشورا می‌سراید:

ای ز شط سوی محیط آورده آب آب خود را ریختی، واپس شتاب  
 آب آری سوی بحر موج‌خیز بیش از این آبت مریز، آبت بریز!  
 نکته جالب توجه این که عمّان از فروغ‌لطیدن به‌ورطه اتحاد و دام  
 حلول به‌شدت می‌پرهیزد و یادآوری می‌کند که اتحاد ائمه و ذات الوهیت،

نسبتی با آراء موهن و مردود پاره‌ای از غلات ندارد و چیزی شبیه نسبت آهن و آتش است.

حق همی‌داند که غالی نیستم اشعری و اعتزالی نیستم  
 اتحدادی و حلولی نیستم فارغ از اقوال بی‌معنی ستم  
 پرسش مهمی که در نقد شعر عمان به‌ذهن متبادر می‌شود این است که  
 آیا دیدگاه و رویکرد عرفانی به‌واقعۀ عاشورا، علیرغم دل‌انگیزی و  
 هوشربایی خاص خود، به‌نوعی غفلت از وجوه زمینی و انسانی واقعۀ  
 عاشورا منجر نخواهد شد؟ و آیا چنین رویکردی راه را برای ورود  
 تحریفات به‌فرهنگ عاشورا هموار نمی‌کند؟ به‌عنوان نمونه یکی از  
 قضایایی که در حادثۀ کربلا از نگاه صاحب‌نظران تحریف و برساخته و  
 قضیۀ جعلی محسوب است، قضیۀ عروسی و دامادی قاسم است که  
 مورخان و پژوهشگران عاشورایی به‌شدت این مسأله را مورد انتقاد  
 قرار داده و معتقدند که عروسی قاسم جزو تحریفات عاشورا است. اما در  
 گنجینه اسرار این واقعه آمده است و از آن استفاده عرفانی شده است!

آرزو را ترک گفتن خوشتر است با عروس مرگ خفتن خوشتر است  
 کی خضاب دستتان باشد صواب دست عاشق را زخون باید خضاب  
 «با کاروان نیزه» سومین شاهکار ادبیات عاشورایی به‌شمار می‌آید.  
 پیش از بررسی این ترکیب‌بند ضرورت دارد که اشاره‌ای کوتاه به‌چند شعر  
 درخشان عاشورایی در گسترۀ ادبیات انقلاب اسلامی داشته باشیم.

۱. گنجشک و جبرئیل: حادثه‌ای در زبان: از جمله دفترهای شعر  
 عاشورایی که به‌حقیقت باید آن را نقطه‌عطفی در ادبیات عاشورا  
 تلقی کرد گنجشک و جبرئیل سروده زنده‌یاد حسن حسینی شاعر

معاصر است. این مجموعه مشتمل بر سی شعر نو در خصوص حادثه عاشورا است.<sup>۱</sup> از جمله نقاط قوت و استحکام این مجموعه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ا. استفاده از عنصر تفکر و اندیشه: این عنصر تشخیص خاصی به شعر حسینی بخشیده است و آن را از بسیاری از دفترهای شعر عاشورایی متمایز کرده است:

تبری می‌جوییم، از سنگ جاهلی/ که نرخ مروارید محمدی را شکست/ از پولادی که در کوفه/ برج آفتاب را به دو نیمه کرد/ و در عاشورا بوسه‌گاه نبی را درنوردید.

ب. عطف توجه به عنصر فرم و ساختار شاعرانه، این مسأله در غالب شعرهای مجموعه مزبور، مشهود است. به خصوص در شعر «گنج در دیوار» که از لحاظ فرمالیستی، اثری درخور توجه است.

ج. کاربرد واژگان و عبارات روزمره یا متداول با ظرافت بینش و دیدی خاص:

آه ای عالم ربّانی عشق!/ در کتاب ابدی/ شرح منظومه بیداری ما را بنویس.<sup>۲</sup>

د. استفاده از بیان طنز در اثری تراژیک: شاعر برای تعمیق زندگی و تبیین ابعاد حماسه عاشورا در برخی شعرها به زبان طنز روی

۱. حسن حسینی، گنجشک و جبرئیل، تهران، افق، ۱۳۷۱، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۸۲.



آورده است. در شعر «زیارت نواحی مقدس»، وی با بیانی طنزآلود چنین سروده است:

از نان مگو/ فکر ایمان/ دندان را می شکست/ و سوء هاضمه/ از دو  
سو بیداد می کرد...<sup>۱</sup>

به طور کلی مجموعه گنجشک و جبرئیل در شمار دفترهای موقّع ادبیات (شعر) معاصر ایران قرار دارد و می تواند به مثابه طلیعه مبارکی در افق ادبیات عاشورایی، درخشندگی و جلوه‌گری نماید.

۲. بر خشک چوب نیزه‌ها: علی معلّم دامغانی، شاعر مثنویهای بلند و نوآئین اوائل دهه هفتاد به شمار می رود. وی بدون اعتنا به داوری برخی ناقدان، اقدام به استعمال اوزان بلند به جای اوزان کوتاه در مثنوی نمود. تا به حدّی که وی را به عنوان شاعر وزن‌های نامتعارف می شناسند. بی تردید مهمترین شعر وی در بحر رجز، شعری است که در خصوص حماسه عاشورا سروده است و وزن آن «مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع» می باشد. از جمله دیگر اوصاف شعر معلّم که در شعر مورد نظر کاربرد داشته استفاده از ردیف در شعر است و همین امر باعث استحکام و صلابت شعر وی شده است.

زبان و ساختار زبانی اشعار علی معلّم نیز از سویی ریشه در سبک‌های خراسانی، هندی و عراقی دارد و از دیگر سوی متوجّه دگرگونی زبانی در شعر معاصر است و این تلفیق، برجستگی و تشخّص خاصی به شعر وی

۱. حسن حسینی، گنجشک و جبرئیل، تهران، افق، ۱۳۷۱، ص ۲۰.

بخشیده است. وفور تلمیحات و اشارات قرآنی - روایی نیز جلوه خاصی به شعر وی بخشیده است. شعر عاشورایی معلّم با بیان واقعه اسارت و بر نيزه بردن سرهای امام حسین<sup>(ع)</sup> و اصحاب وی شروع می‌شود:

روزی که در جام شفق مل کرد خورشید

بر خشک چوب نيزه‌ها گل کرد خورشید

استفاده از استعاره‌های دلنشین و تصویرسازی شاعران در جای جای

مثنوی مزبور مشاهده می‌شود:

شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نيزه گویی خواب دیدم

بر صخره از سیب زرخ بر می‌توان دید

خورشید را بر نيزه کمتر می‌توان دید

شعر معلّم را گذار از مرحله تأثر به مرحله تفکر برشمرده‌اند و این سخنی گزافه نیست، چرا که تاریخ مرثیه‌سرایی این مرز و بوم، با پدیده تحریک عواطف و اثرگذاری احساسی، همزاد بوده است و مهم‌ترین عنصری که این مثنوی را از سایر اشعار عاشورایی متمایز ساخته و برتر می‌نشانند توجه به بعد حماسی و شکوهمند عاشورا و اجتناب از رویکرد عاطفی محض و منفعلانه به این واقعه است. نهیب و سرزنشی بیدارگرانه که جان‌های خفته را مخاطب قرار داده و آنان را به تفکر در علل واقعه و اندوه‌خواری بر سکوت استمراری آنان فرامی‌خواند:

در برگ ریز باغ زهرا برگ کردیم زنجیر خائیدیم و صبر مرگ کردیم

چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما

علاوه بر این لازم است ذکری از شعرهای عاشورایی سلمان هراتی، موسوی گرمارودی، جلیل واقع‌طلب، محمدکاظم کاظمی، محمدعلی مجاهدی، محمدرضا آفاسی و... در میان آورد.

### با کاروان نیزه، نگینی تابناک بر انگشتی ادب عاشورا

«با کاروان نیزه»، اما نگینی تابناک بر انگشتی ادب عاشوراست این ترکیب‌بند، آمیزه‌ای از ویژگیهای دو سبک عراقی و هندی است. هم عاشقانه‌سرایایی و کلمات گدازان و سوزناک و عشق‌آلوده سبک عراقی در آن بسیار به‌کار رفته است و هم نازک خیالی‌ها و باریک‌اندیشی‌های سبک هندی:

قرآن منم چه غم که شود نیزه، رحل من

امشب مرا در اوج بین سرفرازتر

عشق توام کشاند بدین جا، نه کوفیان

من بی‌نیازم از همه، تو بی‌نیازتر...

معاصرت زبانی و پرهیز از شکستن کلمات و کهن‌گرایی، نیز بر

دل‌انگیزی شعر افزوده است:

اشاره‌های شاعرانه و طعن‌آلود به اشخاص/وقایع تاریخی نیز به‌رنالستی

شدن فضای شعر کمک کرده است:

پیشانی تمامی‌شان داغ سجده داشت      آنان که خیمه‌گاه مرا تیر می‌زدند

این مردمان غریبه نبودند، ای پدر      دیروز در رکاب تو شمشیر می‌زدند

ماندند در بطالت اعمال حج‌شان      مُحرم نگشته تیغ به‌تقصیر می‌زدند

در پنج نوبتی که هبا شد نمازشان      بر عشق، چار مرتبه تکبیر می‌زدند

شعر در یک بافت و ساختار تراژیک و سوگناک پدیدآمده و با سلوکِ  
 راوی/شاعر در پرده‌های دلکش و خون افشان عاشورا ادامه می‌یابد<sup>۱</sup> و  
 علیرغم این که اندوهی ژرف بر کلمات آن سایه افکنده است چندان  
 لطیف و دلنشین توصیف شده است که شوری غریب در ذهن و جان  
 مخاطب برمی‌انگیزد:

از دست رفته دین شما، دین بیاورید!

خیزید، مرهم از پی تسکین بیاورید!

دست خداست، این که شکستید بیعتش

دستی خدای گونه‌تر از این بیاورید!

وقت غروب آمده، سرهای تشنه را

از نیشه‌های بر شده، پایین بیاورید

امشب برای خاطر طفل سه ساله‌ام

یک سینه ریز، خوشهٔ پروین بیاورید!

گودال، تیغ کند، سنان‌های بی‌شمار

یک ریگ‌زار، سفرهٔ چرمین بیاورید!

سرها ورق ورق، همه قرآن سرمدی‌ست!

فالی زنید و سورهٔ یاسین بیاورید!

---

۱. یکی از امتیازات این ترکیب‌بند، کاربرد زبان روایت اوّل شخص است. این مسأله هم به‌صمیمیت فضای شعری کمک کرده و هم یادآور اتحاد وجودی شاعر با واقعه و بیانگر عدم انفکاک از ذهن و زبان مخاطبان آن در هر زمان و مکان است. پیش از قزوه، در مثنوی درخشان علی معلم دامغانی این هنرنمایی صورت گرفته بود.

در نگاهی گذرا از دریچه نقد صورتگرایی به این شعر می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ا. شعر با کاروان نیزه از انسجام (integritas) برخوردار است. یعنی بریده بریده و توده‌ای فاقد نظم و پراکنده تلقی نمی‌شود و واجد کلیت است. البته نباید از یاد برد که این کلیت در سایه‌سار وحدت موضوعی و عاطفی متعلق شعر به دست آمده است.

ب. این شعر دارای ویژگی هماهنگی (consonantia) به مفهوم لزوم یکپارچگی و تناسب در اثر است. این تناسب هم در گستره کمیّت خود را نشان داده است و هم در حوزه کیفیّت. این نکته نیز لازم به یادآوری است که در شعر «باکاروان نیزه»، هماهنگی، صرفاً از نظر فرم بیرونی و ساخت اثر نیست، بلکه شامل تناسب میان صور خیال و جنبه‌های احساسی و عاطفی نیز هست.

ج. مهم‌ترین نکته‌ای که در نقد صورتگرایی شعر مزبور باید به آن اشاره شود این است که در این شعر عنصر درخشش (claritas) یعنی وجود جوهر زیبایی شناختی و «آن» نهفته در اثر، مشهود و محسوس است. چیزی که از آن به افسون شعر یا سحر کلام تعبیر کرده‌اند. اثرگذاری و تحریک عاطفی و ادراکی مخاطبان در شعر مزبور را می‌توان مرهون همین لطیفه ملهمه و «آن وصف ناشدنی» دانست.

از دیدگاه نقد اسطوره‌ای نیز حضور و ظهور اسوه‌ها و اسطوره‌ها در این شعر چشم‌گیر است. البته حضور اسطوره در این شعر قزوه صرفاً در

حدّ ذکر نام و استفاده از آن‌ها به‌عنوان پیرایه‌هایی در تعابیر شعری در حدّ سطوح و لایه‌های بیرونی شعر نیست، بلکه بهره‌گیری‌هایی تصویری بیشتر مبتنی بر تشبیه یا استعاره است. این شکل از استفاده، اگر چه در حدّ یک تلمیح یا اشاره بر اساس زمینه‌های قابل تداعی صورت گرفته است، امّا در اکثر بندهای شعر، در توان القایی و تأثیری شعر مفید افتاده است، بی‌آنکه منزلت حضور اسوه‌ها را در شعر کلیشه‌ای یا نازل نماید...

**NOOR MICROFILM CENTRE, IRAN-INDIA**  
**IN COLLABORATION WITH**  
**CENTRE OF PERSIAN RESEARCH**  
**OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR**  
**EMBASSY OF ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN**  
**NEW DELHI**

.....  
**ANGUSHTARY SAWWAM KHÂTAM:**  
**ASH'ÂR-E 'ASHOORÂÎ**  
Composed: Alî REZÂ GHAZVEH

.....  
PAGE SETTING: ABDUR REHMAN QURESHI  
DESIGNING OF THE COVER PAGE: AISHA FOZIA



FIRST EDITION: NEW DELHI, DECEMBER 2010  
SECOND EDITION: NEW DELHI, DECEMBER 2011  
PRINTED AT: NOOR MICROFILM CENTRE, IRAN-INDIA, NEW DELHI



IRAN CULTURE HOUSE  
18, TILAK MARG, NEW DELHI-110001  
TEL.: 23383232-4, FAX: 23387547

[gandeparsi@icro.ir](mailto:gandeparsi@icro.ir)  
[ichdelhi@gmail.com](mailto:ichdelhi@gmail.com)  
[mtfhend@gmail.com](mailto:mtfhend@gmail.com)  
[www.newdelhi.icro.ir](http://www.newdelhi.icro.ir)

**ANGUSHTARY SAWWAM KHÂTAM**  
**ASH'ÂR-E 'ASHOORÂÎ**

COMPOSED BY  
**ALÎ REZÂ GHAZVEH**

**CENTRE FOR PERSIAN RESEARCH**  
OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR  
EMBASSY OF ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN  
NEW DELHI